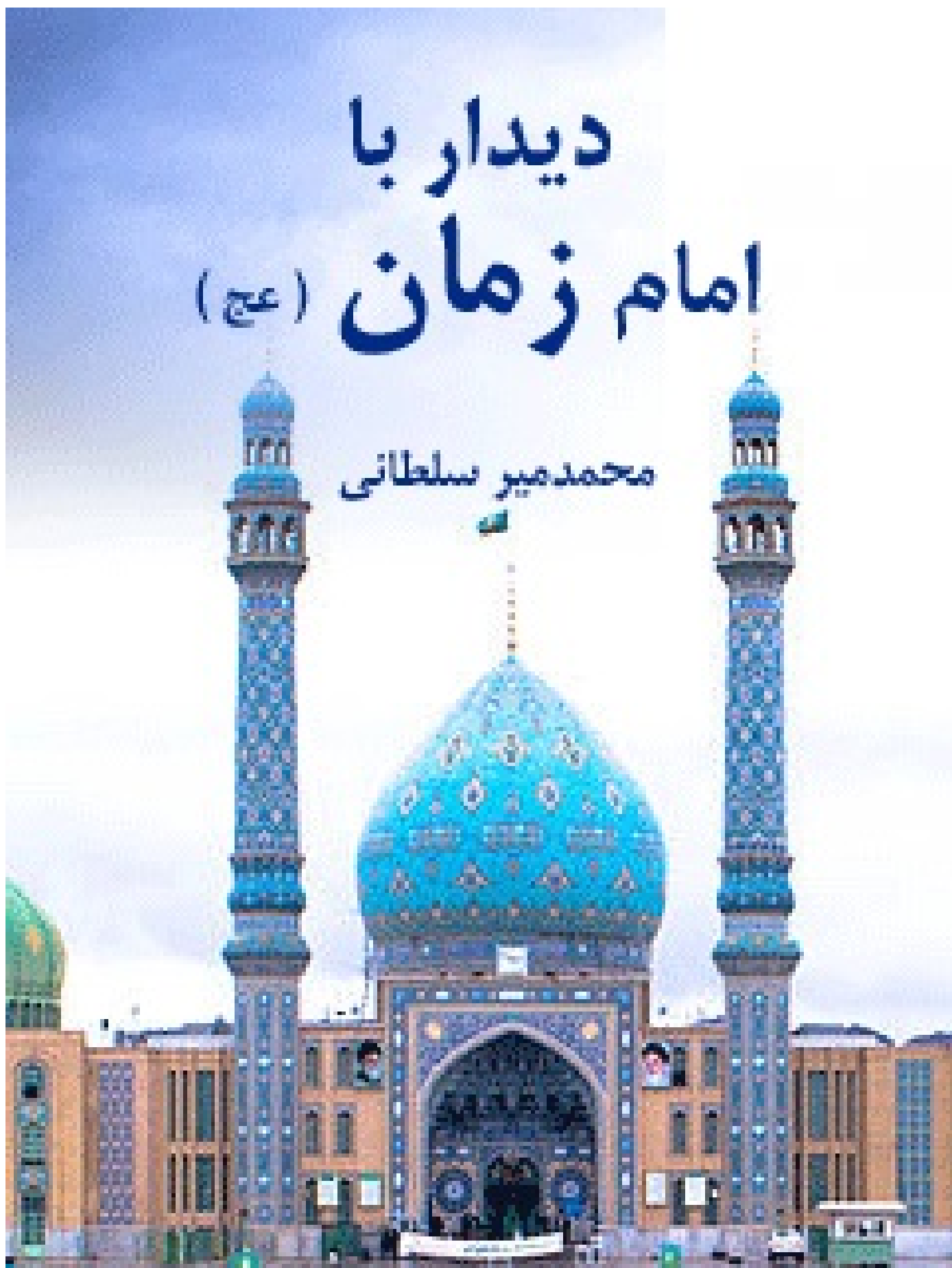


دیدار با امام زمان (عج)

محمد میر سلطانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیدار با امام زمان (عج)

نویسنده:

محمد میرسلطانی

ناشر چاپی:

فخر دین

فهرست

| | |
|---|-------------------------|
| ۵ | فهرست |
| ۶ | دیدار با امام زمان (عج) |
| ۶ | مشخصات کتاب |
| ۶ | تشریف یافتگان |
| ۶ | شیخ مفید |
| ۷ | شیخ صدوق و حضرت مهدی |
| ۸ | امکان تشریف |
| ۹ | شرایط تشریف |

دیدار با امام زمان (عج)

مشخصات کتاب

- سرشناسه: میرسلطانی، محمد، ۱۳۵۵ -
 عنوان و نام پدیدآور: دیدار با امام زمان (عج) / محمد میرسلطانی.
 مشخصات نشر: قم: فخر دین، ۱۳۸۴.
 مشخصات ظاهری: ۱۲۶ ص.
 یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
 موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - - رویت.
 موضوع: مجتهدان و علما - - داستان.
 رده بندی کنگره: ۱۳۸۴ ۹د۹۴/م/۴/۲۲۴/۴
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۰۷۹۱۹

تشریف یافتگان

شیخ مفید

از کسانی که موفق به دریافت نامه از ناحیه مقدّسه حضرت بقیّة الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف شده است جناب ابی عبدالله محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید (رحمه الله) می باشد. و آن نامه به این شرح است: «الأخ السدید و الولی الرشد الشیخ المفید ابی عبدالله محمد بن نعمان ادام الله اعزازه من مستودع العهد المأخوذ علی عبادہ» ترجمه، (این نامه ای ست) از کسی که خدا عهد او را به بندگانش وعده داده برای برادر استوار (در دین) و دوستی که (در ایمان) رشد پیدا کرده است جناب شیخ مفید ابی عبدالله محمد بن نعمان که خدا عزّت او را پایدار بدارد. بسم الله الرحمن الرحیم ما بعد سلام علیک ای دوستدار مخلص در دین که به یقین، مخصوص حقّ ما گشتی به درستی که ما حمد می کنیم خدایی را که غیر او خدایی نیست و از او می خواهیم که درود بفرستد بر آقا و مولا و پیغمبر ما محمّد و آل طاهرین او. و تو را (که خدا توفیق تو را برای یاری حق پایدار گرداند و درستی گفتار تو را که از ما سخن می گویی، پاداش عنایت فرماید) خبری می دهم که خدا به ما اذن داد که تو را به نوشتن نامه ای برایت، مشرف سازیم و تو را امر نمائیم که بعضی از امور را به دوستان ما که نزد تو هستند برسانی (خداوند آنها را با اطاعت از خودش عزیز گرداند و کارهای مهمّ ایشان را به عنایت و حفاظت خود، به عهده گیرد) پس اطاعت کن و توجه داشته باش (که خدا تو را برای یاری خود علیه دشمنانش که از دین خارج شده اند، تأیید نماید) بر چیزیکه ذکر می کنم و به دستور العملی که برایت می نویسم عمل کن و آن را به کسانی که به ایشان اطمینان داری، برسان. انشاء الله اگر چه خدا صلاح ما و شیعیان مؤمن ما را در این دانسته تا زمانیکه حکومت دنیا با گناهکاران است در جایی منزل کنیم که از شهرهای اهل ظلم و ستم دور باشد، لیکن ما از خبرهای شما آگاه هستیم و هیچ چیز از احوال شما بر ما پنهان نیست و انحرافات که به شما رسیده را می دانیم. خطاهایی که پیشینیان صالح از آن کناره می گرفتند ولی بسیاری از شما به آنها میل پیدا کرده اند و آن عهدی را خدا از ایشان گرفته بود، پشت سر انداختند. گویا اصلا عهد و میثاقی نمی دانند. ما شما را رها نمی سازیم و یاد شما را فراموش نمی کنیم که اگر اینچنین نبود

بلاها بر شما نازل می شد و دشمنان، شما را نابود می کردند پس از معصیت خدا پرهیز نمائید و تقوی پیشه کنید و برای نجات و رهایی شما از فتنه ای که به شما روی آورده، ما را یاری کنید فتنه ای که هر کس زمان مرگش فرا رسیده باشد، در آن فتنه هلاک می شود و کسی که به آرزویش (دیدار و ظهور ما) رسیده باشد، نجات می یابد و این فتنه نشانه نزدیک شدن حرکت ما و علامت جدا شدن خوب و بد شما است که به جهت انتقال امر و نهی ما صورت می گیرد. و خداوند نور خود را تمام می کند اگر چه که مشرکین ناراحت باشند. از آتشی که تفکرات بنی امیه شعله های آن را بر افروخت و طایفه هدایت یافته را به هراس انداخت، به تقیه پناه آورید. نجات دادن کسی که در این فتنه خود را پنهان نسازد و برای رهایی از آن در راههای مورد رضایت گام بر می دارد، بر عهده من می باشد. از حادثه ای که در ماه جمادی الاولی امسال اتفاق می افتد، عبرت بگیرید. و به جهت آنچه بعد از آن روی می دهد، از خواب (غفلت) بیدار شوید. به زودی از آسمان نشانه ای روشن، ظاهر می شود و همانند آن نیز در زمین علامتی آشکار گردد که تفاوتی با هم ندارند در مشرق زمین حادثه ای روی می دهد که سبب حزن و اندوه و اضطراب است و بعد از آن گروهی که از اسلام خارج باشند بر عراق غلبه پیدا کنند و به سبب اعمال ایشان ارزاق مردم عراق تنگ شود. سپس به جهت هلاک شدن شخصی از اشرار، گشایش و فرج در آن غم و اندوه ایجاد می شود و مردمان خوب و با تقوی مسرور و خوشحال گردند و هر کس اراده نماید که حج انجام دهد به آرزوی خود برسد اگر چه تعداد آنها بسیار باشد و همه با هم اجتماع نمایند. و ما به جهت آن آسان شدن حج و واقع شدن آن به صورت اختیار و اجتماع ایشان، شأن و مقام و قدرتی داریم که نظامند و طبق قاعده انجام می پذیرد. پس باید هر یک از شما کاری را که باعث قرب و نزدیکی شما به محبت ما شود، انجام دهد و اعمالی را که سبب نزدیکی شما به آنچه ما را ناراحت و خشمگین می نماید ترک نماید. چرا که فرج ما مسأله ای است که ناگهان فرا می رسد. زمانیکه توبه فائده ای نمی بخشد و پشیمانی از گناه نجات بخش نخواهد بود. و خداوند راه صلاح و رسیدن به حق را به شما الهام نماید و با لطف خود اسباب دستیابی به رحمتش را برای شما فراهم سازد. این است صورت خطی که با دست مبارک نوشته شده و بر صاحب آن دست سلام باد. این نوشته ی ما به توست ای برادر و ای دوستدار که در محبت ما صادق و با صفایی و یار وفادار ما می باشی. خداوند با دیده ای که هرگز به خواب نمی رود، از تو محافظت کند. پس از این نوشته نگهداری کن و کسی را بر خط آنچه نوشته ایم آگاه مکن و هر کس را که به او اطمینان داری از مطالب آن آگاه ساز و به ایشان توصیه نما که به آن عمل کنند ان شاء الله تعالی و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین. داستانی دیگر از شیخ مفید در کتاب شریف عقبری الحسان داستان دیگری نیز از مرحوم شیخ مفید نقل شده است که نشان دهنده ی عنایت و توجه خاص حضرت بقیه الله (علیه السلام) به ایشان است و آن به این شرح است که: در زمان شیخ مفید رحمه الله شخصی از روستایی به خدمت ایشان رسید و سئوال کرد: زنی حامله فوت کرده و حملش زنده است. آیا باید شکم زن را شکافت و طفل را بیرون آورد یا اینکه به همان حالت او را دفن کنیم؟ شیخ مفید فرمود: با همان حمل زن را دفن کنید. آن مرد برگشت ولی متوجه شد سواری از پشت سر می تازد و می آید. وقتی نزدیک او رسید. گفت: ای مرد، شیخ مفید فرمود: شکم آن را شکافته و طفل را بیرون آورید، بعد او را دفن کنید. مرد روستایی همین کار را کرد. پس از مدتی ماجرای آن سوار را برای شیخ نقل کردند. ایشان فرمود: من کسی را نفرستاده بودم. معلوم است که آن شخص حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه الشریف بوده اند. حال که ما در احکام شرعی اشتباه می کنیم، همان بهتر که دیگر فتوا ندهیم. لذا در خانه ی خود نشست و بیرون نیامد. امّا از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر (علیه السلام) تویق و نامه ای برای ایشان صادر شد که: بر شماست فتوا دادن و بر ماست که نگذاریم شما در خطا واقع شوید. با صدور این تویق، شیخ مفید بار دیگر به مسند فتوا نشست.

شیخ صدوق و حضرت مهدی

یکی از بزرگان و علمایی که مشرف به دیدار حضرت حجه بن الحسن (علیه السلام) شده است جناب شیخ صدوق رحمه الله می

باشد که البته این تشرف موجب برکاتی بوده است که نه تنها خود ایشان که جامعه تشیع نیز از او بهره مند شده اند. و داستان این تشرف به این شکل است که خود ایشان نقل می کنند: برای زیارت حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) به مشهد مقدس مشرف شده بودم. و زمانی که مدت زیارت تمام شد در راه بازگشت چند روزی در نیشابور اقامت نمودم. در آن شهر شیعیان برای دیدن به محل اقامت من می آمدند. در این رفت و آمدها متوجه شدم که مسأله غیبت حضرت ولی عصر عجل الله فرجه شیعیان را متحیر کرده و ایشان را به شک و تردید انداخته است. به طوری که از راه و روش صحیح منحرف شده و به نظرات و قیاس های باطل روی آورده اند. پس سعی نمودم تا ایشان را به اعتقاد حق هدایت نمایم و آنها را به وسیله احادیثی که از پیامبر و ائمه (علیهم السلام) در این زمینه وارد شده است به راه صحیح بازگردانم. در همین ایام بود که از شهر بخارا مردی فاضل و عالم که از اهالی قم بود به دیدار من آمد که مدتها آرزوی دیدن او را داشتم و مشتاق مشاهده ی آیین و روش و نظرات محکم او بودم. آن مرد شیخ نجم الدین ابو سعید محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن علی بن صلت قمی - رحمه الله - بود که پدرم از مرحوم جد او محمد بن احمد بن علی بن صلت قمی حدیث نقل می کرد و از علم، عمل، زهد، فضل و عبادت او تعریف می نمود. لذا از آنجا که خداوند تبارک و تعالی دیدار این عالم که از این خاندان بزرگ بود را برای من ممکن ساخت شکر او را به جا آوردم. در یکی از روزها که آن عالم برای من صحبت می کرد بیان نمود که مردی از بزرگان فلسفه و منطق، اشکالی در ارتباط با حضرت قائم (علیه السلام) ایراد نموده است که این عالم بزرگ را به سبب طولانی شدن غیبت آن حضرت و منقطع شدن اخبار ایشان به شک و تردید انداخته است. پس در مورد وجود امام زمان (علیه السلام) و طولانی شدن غیبت آن حضرت روایاتی را از حضرت پیامبر اسلام و ائمه (علیهم السلام) برای او بیان کردم که قلب او آرامش یافت و آنچه از شک و تردید برایش ایجاد شده بود، زدوده شد. به همین جهت از من درخواست نمود در این زمینه کتابی بنویسم و من هم به او وعده دادم زمانی که به وطن خود یعنی ری بازگشتم چنین کنم. در همین ایام بود که شبی در فکر اهل و عیال و برادران خود بودم که خواب بر من غلبه کرد. در خواب دیدم که در مکه و در مسجد الحرام خانه ی خدا را طواف می کنم. گویا در شوط هفتم کنار حجر الاسود و مشغول استلام و بوسیدن آن بودم و می گفتم: «امانتم را ادا کردم و به عهد و میثاق خود وفا نمودم پس تو بر آن گواه باش» در این میان مولایم حضرت قائم صاحب الزمان (علیه السلام) را دیدم کنار در کعبه ایستاده در حالی که فکر و قلبم مشغول عهد و میثاقم بود به آن حضرت نزدیک شدم. پس آن حضرت (علیه السلام) با نگاهی به چهره من آنچه در قلب من بود را متوجه شدند. من سلام عرض کردم و ایشان جواب سلام مرا دادند و فرمودند: برای آنچه تصمیم داری چرا کتابی درباره ی غیبت نمی نویسی؟ عرض کردم: درباره غیبت چند مورد کتاب نوشته ام. حضرت فرمودند: نه به آن شکل، بلکه به تو امر می کنم که الآن کتابی درباره غیبت بنویسی و در آن غیبت هایی که انبیاء داشته اند را ذکر نمایی. سپس حضرت از آن محل گذشتند. و من بیدار شدم و تا وقت طلوع فجر مشغول گریه و زاری و دعا به درگاه الهی بودم و هنگامی که صبح شد به جهت اطاعت امر ولی الله الاعظم (علیه السلام) و در حالی که از خداوند کمک می خواستم و به او توکل نموده بودم از تقصیر خود پوزش طلبیدم و مشغول نگارش کتاب (کمال الدین و تمام النعمه) شدم. و اینچنین بود که این تشرف علاوه بر نزول برکات برای مرحوم شیخ صدوق باعث شد شیعیان نیز با استفاده از کتاب کمال الدین اعتقادات خود را نسبت به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف استوارتر بنمایند.

امکان تشرف

یکی از دلایلی که می توان جهت ممکن بودن تشرف به خدمت حضرت حجه بن الحسن (علیه السلام) از آن بحث کرد وجود دعاهایی است که در این باره ذکر گردیده اند مثلا در دعای عهد آمده است: «واکحل ناظری بنظرة منی الیه» یعنی خدایا با نگاهی به چهره ی آن عزیز، چشم مرا زینت نما و یا در دعای ندبه می خوانیم: «و آره سیده یا شدید القوی» یعنی ای کسی که دارای توان و

نیروی شدیدی هستی، مولا- و آقای این عبد را به او نشان ده و همچنین در دعاء بعد از سلامی که در سرداب مبارک حضرت خوانده می شود اینچنین آمده است «و أرنا وجهه» یعنی ای خدا صورت و چهره مولایمان را به ما نشان ده. از تمام این دعاها و دعاهایی شبیه آن استفاده می شود که تشرّف به خدمت آن عزیز نه تنها ممکن است بلکه درخواست آن از خداوند تبارک و تعالی مستحبّ نیز می باشد البته عدم استجاب آن دعاها نمی تواند دلیل عدم امکان تشرّف باشد چرا که وقتی ائمه (علیهم السلام) (که از جانب خدا سخن می گویند) امر به خواندن این دعاها می نمایند و خدا نیز در قرآن می فرماید: «ادعونی استجب لکم» یعنی از من بخواهید تا خواسته شما را برآورم، آشکار می شود که استجاب درخواست تشرّف به خودی خود ممکن است و عدم آن به دلایل دیگر می باشد مثل اینکه دعا کننده بعضی از شرائط را رعایت نکرده است. دیگر دلیلی که برای امکان تشرّف می توان به آن اشاره کرد، اتفاق افتادن آن است یعنی در طول تاریخ غیبت با اشخاصی مواجه می شویم که موفق شده اند جمال دلربای آن عزیز را نظاره کنند. افرادی مانند سید بحر العلوم و یا سید بن طاووس و یا صدها نفر دیگر که این توفیق را پیدا کرده اند و به خدمت آن عزیز رسیده اند. و این خود یک دلیل خدشه ناپذیر بر امکان تشرّف است چرا که وثاقت و صحّت گفتار این بزرگان را همگان تأیید کرده اند و آثار این تشرّفات در چهره و کردار ایشان مشهود بوده است. مثال برای امکان تشرّف عنوان شاهد به داستانی جالب از مرحوم علامه حلّی رحمت الله علیه اشاره می کنیم: آقا سید محمد، صاحب مفاتیح الاصول و مناهل الفقه، از خط علامه حلّی که در حواشی بعضی کتبش آورده، نقل می کند: علامه حلّی در شبی از شبهای جمعه تنها به زیارت قبر مولای خود ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) می رفت. ایشان بر حیوانی سوار بود و تازیانه ای برای راندن آن به دست داشت. اتفاقاً در اثنای راه، شخصی پیاده در لباس اعراب به ایشان برخورد کرد و با ایشان همراه شد. در بین راه شخص عرب مسأله ای را مطرح کرد. علامه حلّی (قدس سره) فهمید که این عرب مردی است عالم و با اطلاع بلکه کم مانند و بی نظیر، لذا بعضی از مشکلات خود را از ایشان سؤال کرد تا ببیند چه جوابی برای آنها دارد. با کمال تعجب دید ایشان حلال مشکلات و معضلات و کلید معماها است. باز مسأله ای را که بر خود مشکل دیده بود، سؤال نمود و از شخص عرب جواب گرفت و خلاصه متوجه شد که این شخص علامه دهر است زیرا تا به حال کسی را مثل خود ندیده بود ولی خودش هم در آن مسائل متحیر مانده بود. تا آنکه در اثناء سؤالها مسأله ای مطرح شد که آن شخص در آن مسأله به خلاف نظر علامه حلّی فتوا داد. ایشان قبول نکرد و گفت: این فتوا بر خلاف اصل و قاعده است. و دلیل و روایتی را که مستند آن شود نداریم. آن جناب فرمود: دلیل این حکم که من گفتم حدیثی است که شیخ طوسی در کتاب تهذیب نوشته است. علامه گفت: چنین حدیثی در تهذیب نیست و به یاد ندارم دیده باشم که شیخ طوسی یا غیر او نقل کرده باشند. آن مرد فرمود: آن نسخه از کتاب تهذیب را که تو داری از ابتدایش فلان مقدار ورق بشمار، در فلان صفحه و فلان سطر حدیث را پیدا می کنی. علامه با خود گفت: شاید این شخص که همراه من می آید، مولای عزیز حضرت بقیه الله الاعظم (علیه السلام) باشد. لذا برای اینکه واقعیت امر برایش روشن شود در حالی که تازیانه از دستش افتاد پرسید: آیا ملاقات با حضرت صاحب الزمان امکان دارد؟ آن شخص چون این سؤال را شنید، خم شد و تازیانه را برداشت و با دست با کفایت خود در دست علامه گذاشت و در جواب فرمود: چطور نمی توان دید و حال آنکه الآن دست او در دست تو می باشد. همینکه علامه این کلام را شنید، بی اختیار خود را از بالای حیوان که بر آن سوار بود بر پاهای آن امام مهربان انداخت تا پای مبارکش را ببوسد که از کثرت شوق بی هوش شد. وقتی به هوش آمد کسی را ندیده و افسرده و ملول گشت. بعد از آن که به خانه برگشت کتاب تهذیب خود را ملاحظه کرد و حدیث را در همان جایی که آن بزرگوار فرموده بود مشاهده نمود. در حاشیه کتاب تهذیب خود نوشت: این حدیثی است که مولایم صاحب الامر (علیه السلام) مرا به آن خبر دادند و حضرتش به آن فرمودند: در فلان ورقه و فلان صفحه و فلان سطر می باشد. آقا سید محمد صاحب مفاتیح الاصول فرمود: من همان کتاب را دیدم و در حاشیه آن کتاب به خط علامه، مضمون این جریان را مشاهده کردم.

برای تشریف به خدمت حضرت بقیه الله الاعظم آداب و شرائطی لازم است که معمولاً جنبه ی زمینه سازی برای دیدار ایشان را فراهم می سازد. به عنوان نمونه یکی از شرائطی که جهت تشرف به خدمت حضرتش بیان می شود، موضوع اضطراب است یعنی شخص به گونه ای خود را در مشکلات احساس کند که دریابد هیچ نیرویی نمی تواند او را نجات دهد مگر آنکه متصل به نیروی بی پایان الهی باشد که جلوه ی بازر آن وجود مقدس حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد. وقتی انسان به این مرحله رسید که امیدش از همه جا قطع شد و مرگ را در چند قدمی خود دید، واقعاً احساس اضطراب می نماید. در این لحظه متوجه نیرویی خواهد شد که می داند مطمئناً توانایی نجات او را دارد که همان خداوند تبارک و تعالی است که توسط نماینده و خلیفه خود در زمین یعنی حضرت مهدی (علیه السلام) اعمال قدرت می نماید. از این رو علما فرموده اند اگر کسی در بیابانی خشک و بی آب گرفتار شود و راه را گم کند، هر چند جستجو کرده و به دور دست نگاه می کند اثری از آبادی نمی یابد. در این حالت تشنگی و گرسنگی بر او غلبه کرده احساس می کند تا لحظاتی دیگر مرگ او فرا می رسد، امیدش از همه قطع شده تنها به امداد و کمک خداوند امیدوار است. در این لحظه است به اضطراب حقیقی رسیده به همین جهت اگر مولایش را صدا بزند و بگوید: «یا ابی صالح المهدی ادر کنی» بی شک نجات پیدا کرده انشاء الله موفق به دیدار حضرتش نیز می گردد. به عنوان نمونه به یک داستان اشاره می کنیم. از مرحوم ملا علی رشتی نقل کرده اند که فرمود: از زیارت کربلای معلی باز می گشتم، سوار قایقی شدم که عده ای از اهل حله نیز بر آن سوار بودند، آنها مشغول شوخی و خنده بوده و جوانی را استهزاء می کردند و مذهبش را مسخره می گرفتند، اما جوان با سکینه و وقار، به آنان اعتنائی نمی کرد، آنچه جای تعجب بود آنکه با این همه، هنگام صرف غذا با آنان همراه شد و بر سفره ی ایشان نشست، منتظر فرصتی بودم تا از حقیقت امر جويا شوم. قایق در بین راه به جایی رسید که آب رودخانه کم شده بالاجبار همه پیاده شدیم و در کنار رودخانه به راه افتادیم، فرصت را مناسب دیدم خود را به جوان رسانده در صحبت را گشودم و علت مسخره کردن آنها را جويا شدم. جوان گفت: اینها همه از اقوام من هستند که از اهل سنت اند، پدرم نیز سنی بود اما مادری شیعه و محب خانندان عصمت (علیهم السلام) داشتم. خود در حله سکونت دارم و شغلم روغن فروشی است و جریان من از آنجا شروع می شود که سالی برای خرید روغن به همراه قافله ای به اطراف مسافرت کردیم بعد از انجام کار در مسیر بازگشت قافله برای استراحت در بیابانی موقتاً توقف کرد تا قدری خستگی راه را بگیریم و دوباره به راه ادامه دهیم، در این حین خواب مرا ربود و چون بیدار شدم نه قافله ای دیدم و نه نشانی از او. تا چشم کار می کرد بیابان بود و سوز و گرما، راه را بلد نبودم و منطقه را نمی شناختم، ترس سراپای مرا به لرزه در آورد اما ماندن را صلاح ندیدم، شب در پیش بود و گرسنگی و عطش... روغنها را بار زدم و به راه افتادم، یکه و تنها بیابان را طی کردم امیا گویا هر چه می روم دورتر می شوم و هر چه می جویم بیشتر گم می کنم، سختی و گرما تشنگی و ترس از مرگ از چهار سونهییم می زدند، مضطرب شدم با خود گفتم به بزرگان دینم متوسل شوم و از آنها کمک بگیرم و چون سنی بودم اولی را صدا زدم و التماسش کردم اما خبری نشد، به دومی متوسل شدم از او هم کاری ساخته نگشت و یکی یکی اما هیچ... ناگهان چیزی به یادم آمد، آن قدیمها مادرم می گفت: ما یک امام داریم که هر کس او را صدا کند جوابش را می دهد و هر که از او یاری بطلبد یاریش می کند بی پناهان را پناه است و ضعیفان را دستگیر و اوست هادی هر گمشده... اما او را نمی شناختم ولی آنگونه که مادرم او را می ستود و از رأفتش می گفت روزنه ای از امید در دلم گشوده شد، با خدای خود عهد کردم که اگر مرا جواب داد شیعه خواهم شد، و بر قدمهای کرمش گونه خواهم سود، و بر درگاه لطفش تا ابد خواهم بود. بی امان ناله زدم و نام مقدسش را که از مادر به یادگار داشتم بر زبان راندم و آن صحرای مرده را با نوای «یا ابا صالح المهدی ادر کنی» به وجد آوردم، چنان از نامش سرمست بودم که سوز عطش از یادم رفت و انسان گرم عشق بازی با یادش که ندانستم از کدامین سوی آمد تا خانه اش را جویم و یا نشانی از کویش یابم و... در کنارم چون سرو خرامان قدم بر می داشت، پرنده ای طوبی نشین هم

صحبت زاغی گشته بود، گرمی محبتش را به جان لمس می کردم و کلامش را با قلم سوز بر صفحه ی دل می نوشتم و محو طلعت چون قمرش بودم... از گذشته ها نفرمود، و دری از آینده به رویم گشود که سعادت را در آن یافتم. فرمود: شیعه شو... و هزاران حرف که از نگاهش خواندم و بسیار نکته ها که از کلامش آموختم... چون زمان جدائی رسید آتش فراق را دیدم که شعله به دامن عطش می انداخت و هجران را یافتم که خاکستر مرگ به باد می داد، گفتمش از عطش به تو روی آوردم و از مرگ به تو پناهنده شدم و چون تو می روی دامن که بگیرم و از فراق به که شکوه کنم؟ چه زیبا آمدنی بود و چه جانکاه رفتنی! فرمود: اکنون هزاران دردمند و بیچاره در اطراف عالمند که مرا می خوانند و من نیز به سوی آنان می روم. این کلام را شنیدم و کسی را ندیدم جز صحرا و سوز و تیغ راه... و از دور درختانی که نشانی از آب بود و آبادی. اما این موضوع اضطرار و قرار گرفتن در مشکلات به خودی خود مورد توجه نیست بلکه از این جهت که سبب قطع امیدهای واهی و بی اساس انسان گشته انسان را منحصرأً به نیروی بیکران الهی متوجه می سازد، ارزشمندست. البته توسل پیدا کردن به پیامبر و معصومین (علیهم السلام) نیز منافاتی با توجه انسان به نیروی خداوندی ندارد چرا که ایشان جانشینان خدا بر روی زمین بوده سرچشمه قدرت ایشان نیز نیروی خداوند تبارک و تعالی ست. به همین جهت بعضی از انسانها بدون اینکه در مشکلات مادی گرفتار آیند و مضطر گردند بلکه بوسیله انجام اعمالی که مورد رضایت و پسند خداوند بوده و ترک کارهایی که اسباب ناخشنودی او را فراهم می سازد به مرحله ای از یقین دست می یابند که تنها و تنها مجذوب حضرت حق و حضرات معصومین شده به نیروی دیگری توجه و اعتماد نمی کنند و به این وسیله نوعی از سنخیت و هماهنگی با حضرت ولی عصر (علیه السلام) پیدا کرده و زمینه تشرف به دیدار حضرتش را برای خود مهیا می سازند. وجود مبارک حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه در ضمن نامه ای که به شیخ مفید رحمه الله مرقوم فرمودند چنین می فرمایند: لو ان اشیاعنا وقفهم الله بطاعته علی اجتماع من القلوب فی الوفاء بالعهد علیهم لما تأخر عنهم الیمن بلقائنا و لتعجلت لهم السیادة بمشادتنا علی حق المعرفة و صدقها منهم بنا فما یحبسنا عنهم الا ما یتصل بنا ممّا نکرهه و لا نؤثره منهم. یعنی اگر قلب و دل همه ی شیعیان و پیروان ما (که خداوند ایشان را بر اطاعت خود موفق فرماید) بر وفا به عهد و میثاقی که بر ایشان بسته شده بود، متحد می شد، برکت دیدار ما از ایشان به تأخیر نمی افتاد و به زودی سعادت مشاهده ی ما همراه با معرفتی صحیح برایشان فراهم می شد. پس ما را از ایشان محجوب و پنهان نمی دارد مگر آنچه از اعمال ایشان که به ما می رسد و ما از آن کارها کراهت داشته و نمی پسندیم. البته برای تشرف به خدمت آن حضرت ادعیه و اذکاری نقل شده است که همگی موجبات ایجاد سنخیت و هماهنگی با حضرت را در کردار انسان فراهم ساخته محبت و دوستی ایشان را در دل زیاد می کند. و صد البته پر واضح است که محبت واقعی سبب می شود که تمام پرده هایی که مانع وصال به محبوب است را بر طرف کرده و خود را آماده دیدار سازد. به عنوان نمونه شخصی مثل سید بحر العلوم به درجه ای از مقامات معنوی رسیده بود که بارها موفق به دیدار آن امام مهربان شد چنانچه عالم ربانی ملا زین العابدین سلماسی رحمه الله نقل می کند که روزی جناب سید بحر العلوم وارد حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) شد. در آنجا این بیت را با خود می خواند: «چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن». از سید سؤال کردم: علت خواندن این بیت چیست؟ فرمود: همین که وارد حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) شدم، مولایمان حضرت ولی عصر (علیه السلام) را دیدم که در بالای سر مطهر، با صدای بلند قرآن تلاوت می فرمود. وقتی صدای آن حضرت را شنیدم این بیت را خواندم و همین که داخل حرم شدم حضرت قرائت قرآن را ترک نموده و از حرم تشریف بردند.